

Akhlāq-i zīstī

i.e., Bioethics Journal

2024; 14(39): e36

The Bioethics and Health
Law InstituteMedical Ethics and Law
Research CenterInternational Association
of Islamic Bioethics

The Ethical and Legal Foundations of the Possibility of Third-Party Appeals in Criminal Cases

Seyyed Farzam Mohammadi Jozaei^{1*}

1. Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: The third-party appeal in criminal cases has consistently been a subject of debate and dispute among judicial authorities from various perspectives. The lack of a general rule and ambiguity in the current provisions of criminal laws are among the root causes of these judicial disagreements. Recently, the Supreme Court's General Board provided a partial resolution to these issues through Directive No. 818, addressing and clarifying certain aspects of these disputes. However, challenges and differing views persist regarding the function and scope of the said directive, given the varied contexts of third-party appeals in criminal cases. In Iran's legal system, the right to third-party appeals in criminal matters has not yet been fully recognized as a general rule, as it is in civil matters. Based on this premise, the present study aims to clarify the necessity of recognizing and applying this right within the judicial system by examining its ethical and legal foundations.

Methods: This research was conducted using a descriptive-analytical method, relying on library resources for data collection.

Ethical Considerations: Ethical principles, particularly honesty, authenticity, and trustworthiness in referencing sources, have been observed in this research.

Results: Third-party appeals in criminal cases hold a special place in the legal system as a legal tool for protecting the rights of third parties and upholding the principle of the relativity of judicial rulings. From an ethical perspective, this right is supported by the principles of beneficence, non-maleficence, and the establishment of social justice, particularly to prevent unjust harm.

Conclusion: Although the rules of civil procedure, certain criminal laws, and the unifying directive establish conditions for exercising the right to third-party appeals within the realm of criminal law, there is still a need for legal reform aimed at recognizing the right to third-party appeals in criminal cases based on ethical and legal principles.

Keywords: Third-Party Appeal; Criminal Cases; Ethical Foundations; Third-Party Rights; Principle of Non-Maleficence

Corresponding Author: Seyyed Farzam Mohammadi Jozaei; **Email:** farzammohammadi49@gmail.com

Received: October 7, 2024; **Accepted:** November 11, 2024; **Published Online:** March 15, 2025

Please cite this article as:

Mohammadi Jozaei S F. The Ethical and Legal Foundations of the Possibility of Third-Party Appeals in Criminal Cases. *Akhlāq-i zīstī, i.e., Bioethics Journal*. 2024; 14(39): e36.



مبانی اخلاقی و حقوقی امکان اعتراض ثالث در امور کیفری

سید فرزام محمدی جزه‌ئی ^{id}

۱. دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: اعتراض ثالث در امور کیفری همواره از جهات مختلف مورد مناقشه و اختلاف مراجع قضایی بوده است. فقدان قاعده کلی و ابهام در مواد فعلی قوانین کیفری از ریشه‌های این اختلافات قضایی به شمار می‌رود. اخیراً به موجب رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به بخشی از این اختلافات پاسخ داده شده و تعیین تکلیف شده است. با این حال و با توجه به فروض مختلف اعتراض ثالث در امور کیفری کماکان در خصوص کارکرد و قلمرو رأی مزبور چالش و اختلاف نظر وجود دارد و به نوعی حق اعتراض ثالث در امور کیفری در نظام حقوقی ایران هنوز آنچنان‌که در امور مدنی جاری است به‌عنوان یک قاعده عام مورد توجه قرار نگرفته است. بر این مبنا مطالعه حاضر با هدف روشن شدن ضرورت شناسایی و کاربرستی این حق در نظام قضایی به بررسی مبانی اخلاقی و حقوقی آن می‌پردازد.

روش: تحقیق حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و ضمن بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای به انجام رسیده است.

ملاحظات اخلاقی: اصول اخلاقی به ویژه صداقت، اصالت و امانتداری در استناد به متون در این تحقیق رعایت شده‌اند.

یافته‌ها: اعتراض ثالث در امور کیفری به‌عنوان یک ابزار حقوقی جهت حفاظت از حقوق اشخاص ثالث و تأمین اصل نسبی بودن آراء قضایی، جایگاه ویژه‌ای در نظام حقوقی دارد. از منظر اخلاقی، این حق براساس اصول سودرسانی و منع زیان‌رسانی و استقرار عدالت اجتماعی، و به ویژه جلوگیری از زیان غیرموجه پشتیبانی می‌شود.

نتیجه‌گیری: هرچند قواعد آیین دادرسی مدنی و برخی قوانین کیفری و رأی وحدت رویه شرایط به‌کارگیری حق اعتراض ثالث را در ساحت حقوق کیفری فراهم می‌آورند لیکن همچنان نیاز به اصلاح قوانین در راستای پذیرش حق اعتراض ثالث در امور کیفری بر پایه اصول اخلاقی و حقوقی احساس می‌شود.

واژگان کلیدی: اعتراض ثالث؛ دعاوی کیفری؛ مبانی اخلاقی؛ حقوق اشخاص ثالث؛ اصل منع زیان‌رسانینویسنده مسئول: سید فرزام محمدی جزه‌ئی؛ پست الکترونیک: farzammohammadi49@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Mohammadi Jozaei S F. The Ethical and Legal Foundations of the Possibility of Third-Party Appeals in Criminal Cases. *Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal*. 2024; 14(39): e36.

مقدمه

استحکام و پویایی آیین دادرسی و انطباق آن بر قواعد اخلاقی، نقش مهمی در تحقق عدالت در نظام‌های حقوقی دارد. قواعد ماهوی تنها از مجرای دادرسی‌های عادلانه است که برای تأمین حقوق و منافع شهروندان، مفید و اثربخش خواهند بود. با این توضیح اگر قواعد دادرسی دچار ابهام و اجمال یا خلأ باشند زمینه تعارض و تشتت تصمیمات قضایی و در نتیجه تزلزل و تضييع حقوق اشخاص را فراهم می‌آورند.

در این زمینه یکی از مباحث چالشی در قلمرو دادرسی کیفری که از دیرباز مورد توجه نویسندگان قرار گرفته امکان‌سنجی و چگونگی اعتراض ثالث در امور کیفری است؛ امری که طبق قواعد عام، به‌طور صریح و مشخص در دادرسی‌های مدنی مورد شناسایی واقع شده است لیکن در منظومه ادبیات حقوق کیفری و آیین دادرسی کیفری حکم عامی در این زمینه به چشم نمی‌خورد و قوانین موجود (نظیر ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره‌های آن) نیز اگرچه در مواردی این اجازه را صادر نموده‌اند اما در مجموع ابهام و عدم شفافیت در قوانین، تشتت و تعارض در آراء و اندیشه‌های حقوقی را موجب شده است. همچنین پس از مدت‌ها اختلاف نظر در این زمینه، صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیأت عمومی دیوان عالی در سال ۱۴۰۰ در خصوص قابلیت استماع اعتراض ثالث در دادگاه تجدید نظر، گامی رو به جلو برای تعیین تکلیف این موضوع محسوب می‌شود لیکن به رغم صدور این رأی و به واسطه اینکه رأی مزبور ناظر به محدوده خاصی است که مورد حکم واقع شده است، کماکان پیرامون این مسأله ابهام و پرسش وجود دارد. با این توصیف بر آن شدیم که تحقیقی راجع به اهمیت و مبانی اخلاقی و حقوقی امکان اعتراض ثالث در امور کیفری به انجام برسانیم. در خصوص این موضوع جستاری در پژوهش‌های گذشته پیشینه‌ای نشان نمی‌دهد و آنچه که بیشتر مورد توجه نویسندگان در معدود آثار این حیطة بوده ماهیت و شرایط و محدوده اعتراض ثالث در امور کیفری (۴-۱) یا جنبه‌هایی پیرامون آن (۶-۵) است؛ اما آنچه در اینجا محل

تأکید و توجه است لزوم شناسایی حق اعتراض ثالث در امور کیفری به‌عنوان یک قاعده عام قانونی با استناد به مبانی اخلاقی و حقوقی خواهد بود.

روش

این تحقیق از نوع نظری و روش آن، توصیفی - تحلیلی است. شیوه گردآوری اطلاعات، به صورت کتابخانه‌ای است و بر این اساس، داده‌های مورد نیاز با مراجعه به کتب، مقالات و پایان‌نامه‌های مرتبط و نظریات قضایی و دکترین حقوقی، گردآوری شده است.

یافته‌ها

پیش از تبیین یافته‌های تحقیق جهت روشن شدن قلمرو و ماهیت موضوع، نخست به تبیین مفهوم اعتراض ثالث در امور کیفری و مقایسه اعتراض ثالث در امور کیفری با اعتراض ثالث در امور حقوقی (مدنی) و بیان جهات تفاوت و تمایز این دو می‌پردازیم. در قسمت دوم، مبانی حقوقی اعتراض ثالث در امور کیفری مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند و در نهایت مبانی اخلاقی اعتراض ثالث در امور کیفری در پرتو اصول و ارزش‌های اخلاقی موضوع مطالعه خواهد بود.

۱. مفهوم اعتراض ثالث در امور کیفری

اعتراض در لغت‌نامه فارسی به معانی مختلفی آمده است که از جمله آن‌ها به معانی نقاضت و مخالفت و تعرض و مقابلی و رد و عدم قبول و ایراد گرفتن، نکته‌گیری، خرده‌گیری و عیب‌جویی و ... است (۷). معنی نزدیک آن به معنای اصطلاحی حقوقی همان ایراد گرفتن و ایراد وارد کردن است. در اصطلاح حقوقی اعتراض در حقوق تجارت و بحث اسناد تجاری و آیین دادرسی مدنی بیش از هر جا به کار رفته است. در حقوق تجارت، معادل اعتراض به عدم تأدییه وجه بوده و عبارت است از ابلاغ اسناد تجاری از قبیل سفته، چک، برات، به متعهد پرداخت که آن را به تعبیر دیگر «واخواست» و یا «پروتست» گویند. در اصطلاح آیین دادرسی همچنین یکی از

ثالث یعنی شکایت نسبت به تصمیم دادگاه از طرف کسی که نه شخصاً و نه به وسیله نماینده در دادرسی کیفری منتهی به رأی مورد اعتراض دخالت نداشته است چه اینکه رسیدگی دادگاه در پرونده کیفری و اجرای حکمی که در این خصوص صادر می‌شود در پاره‌ای موارد با حقوق شخص ثالث برخورد می‌کند (۲).

اعتراض ثالث در امور کیفری، یکی از جلوه‌های مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری است که همانند دیگر جلوه‌های مداخله ثالث در دعوی کیفری (ورود ثالث و جلب ثالث) مورد تعریف و بررسی قرار نگرفته است و حتی این تصور وجود دارد که به دلیل نسبی بودن و شخصی بودن مجازات‌ها اساساً امکان اثرگذاری بر حقوق اشخاص ثالث در جریان دعاوی کیفری وجود ندارد؛ حال آنکه خواهیم دید چنین تصویری صحیح نیست و دعاوی و امور کیفری در مسائل مادی و مالی و امکان تعلق احکام و قرارها به حقوق اشخاص ثالث آثار قابل توجهی دارند. به هر تقدیر، ناگزیر باید تعریفی از اعتراض شخص ثالث در امور کیفری با عنایت به مباحثی که در آیین دادرسی مدنی وجود دارد، ارائه داد (۳).

اعتراض شخص ثالث یکی از طرق فوق‌العاده می‌باشد که برای اشخاص ثالث باز است؛ و آن در مواردی است که در دعوی، حکم یا قرار صادر شده که به حقوق اشخاص ثالث خلل وارد آمده، مشروط به آنکه در آن حکم یا قرار، به اصطلاح بیگانه باشند، یعنی خود یا نماینده‌شان در مرحله دادرسی که منتهی به حکم یا قرار شده است به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشند (۱۰).

با عنایت به قانون آیین دادرسی مدنی، تعریف مندرج از اعتراض ثالث بدین شرح می‌باشد: «اگر در خصوص دعوی، رأی صادره شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید». (ماده ۴۱۷) بر این اساس، شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدید نظر اعتراض نماید و نسبت به حکم

طرق عدولی شکایت از احکام به شمار می‌رود و در این معنی در مقابل پژوهش یا استیناف قرار می‌گیرد و در مورد حکم غیابی است که در ظرف ده روز با رعایت شرایط قانونی از تاریخ ابلاغ واقعی حکم به مدعی علیه برطبق قانون پذیرفته می‌شود و این مدت برای اشخاص مقیم خارج کشور دو ماه و در پاره‌ای از موارد سه ماه است و فرق آن با استیناف در این است که استیناف طریقه تصحیحی است نه عدولی. در این خصوص ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است: «محکوم‌علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید. این اعتراض، واخواهی نامیده می‌شود. دادخواست واخواهی در دادگاه صادرکننده حکم غیابی قابل رسیدگی است».

در ترمینولوژی حقوق، اعتراض از حیث لغوی به منع و جلوی کسی یا چیزی را گرفتن معنی شده است که معادل آن در فرهنگستان لغت واخواهی است. این واژه در اصطلاحات حقوقی با ترکیبات مختلفی چون اعتراض اصلی، اعتراض امتناع از قبول یا نکول، اعتراض به اصل، اعتراض به ثبت، اعتراض به ثبت اختراع و ثبت علامت، اعتراض به حکم غیابی، اعتراض به رأی داور، اعتراض ثالث، اعتراض ثالث اجرایی، اعتراض عدم تأدیه و ... آمده است (۸).

از طرف دیگر، ثالث نیز به معنی سوم است و در اصطلاح، آن کسی است که نه مدعی و نه مدعی علیه است و دعوی مابه الادعا می‌نماید (۹). در واقع ثالث شخصی سوای دو طرف یک دعوا است. پس اعتراض ثالث، اعتراض شخصی غیر از محکوم و محکوم‌علیه است برای ممانعت از ضرر و خللی که حکم صادر شده به حقوق وی وارد می‌کند.

همچنین، مقصود از امور کیفری، دعاوی و پرونده‌های کیفری یا به عبارتی دادرسی‌های کیفری است که با هدف اجرای قوانین جزایی بر طبق آیین دادرسی کیفری انجام می‌پذیرد و در مقابل دعاوی و دادرسی حقوقی (مدنی) قرار می‌گیرد. امور کیفری مسائل مرتبط با جرم و مجازات را پوشش می‌دهند و امور حقوقی دعاوی مرتبط با وضعیت‌های حقوقی، ادای حق خصوصی و خسارت و جبران خسارت. بنابراین، بحث اعتراض

اما در دادرسی‌های کیفری که تابع مقررات آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد، اساساً مقرراتی جامع در باب امکان مداخله ثالث اعم از ورود ثالث یا اعتراض ثالث پیش‌بینی نشده است و پرسش اینجاست که در نبود نص در قانون مزبور، آیا برای ثالثی که برای خود نفع مالی در روند دادرسی کیفری می‌بیند یا منافع خود را از حکم کیفری صادر شده در خطر می‌بیند، امکان طرح دعوای ورود ثالث یا اعتراض ثالث هست؟ همچنین این پرسش مطرح می‌شود که آیا رأی دادگاه کیفری، مشمول اصل نسبی بودن آراء دادگاه‌ها می‌شود یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام قسمت از رأی مشمول این اصل می‌شود؟ (۴)

با توجه به این ابهامات، اعتراض ثالث در امور کیفری به مثابه یک مفهوم تثبیت شده حقوقی مورد پذیرش عالمان حقوق قرار نگرفته است و در قانون نیز حدود و ثغور آن مشخص نشده که بتواند در قیاس با اعتراض ثالث در امور مدنی سنجیده شود. در واقع خاصیت رسیدگی‌های کیفری (که مرتبط با جرم و تعیین مجازات‌اند) و با استناد به اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها و نسبیت اثر حکم، امکان اعتراض ثالث در امور کیفری با تشکیک مواجه شده و گاهی حتی سالبه به انتفاء موضوع پنداشته می‌شود لیکن باید دانست آنچه محل بحث و توجه است منافع مادی و حقوق مالی اشخاص ثالثی است که در نتیجه صدور رأی و اجرای آن در مرجع کیفری علاوه بر شخص مجرم، وضعیت حقوقی شخص ثالث را نیز متأثر می‌نماید. لذا، اولاً از آنجا که یکی از اصول حقوق جزا، اصل شخصی بودن جرم و مجازات است و فارغ از ایرادهایی که به این اصل گرفته شده، می‌توان گفت براساس این اصل، دادگاه کیفری در رسیدگی خود موظف است وقوع فعل مجرمانه را در ارتباط با شخص متهم بررسی کند و در هر صورت (احراز یا عدم احراز وقوع بزه)، در رابطه با اتهام منتسب به شخص متهم، حکم صادر نماید و در نتیجه، در فرض اثبات جرم، کیفر تنها بر شخص مجرم اعمال شده و اشخاص ثالث که در ارتکاب بزه دخالت نداشته‌اند، مشمول حکم دادگاه نمی‌شوند (یا این چنین فرض می‌شود). پس در

داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته‌اند می‌توانند به‌عنوان شخص ثالث اعتراض کنند. (ماده ۴۱۸) همچنین براساس ماده ۴۱۹ اعتراض ثالث به دو شق تقسیم شده است؛ الف) اعتراض ثالث اصلی که عبارتست از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد. ب) اعتراض ثالث طاری (غیر اصلی) که عبارتست از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای خود، در اثنای دادرسی آن رأی را ابراز نموده است.

با عنایت به مباحث مطروحه و تعاریف مزبور در مجموع می‌توان گفت: اعتراض شخص ثالث در امور کیفری به معنای اعتراض به رأی صادره از دادگاه کیفری از سوی شخصی است که در دادرسی کیفری به‌عنوان اصحاب دعوی حضور نداشته لیکن رأی دادگاه به حقوق او خلل وارد نموده است.

۲. مقایسه اعتراض ثالث در امور کیفری با اعتراض ثالث

در امور حقوقی (مدنی)

مداخله شخص ثالث در جریان دادرسی مدنی، آنگاه که خود را در روند دادرسی، ذی‌نفع ببیند، یا مدعی متضرر شدن از نتیجه رسیدگی دادگاه در امر مدنی شود، در مواد ۲۷۰ الی ۲۸۳ و ۵۸۲ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده بود و اکنون نیز در مواد ۱۳۰ الی ۱۴۰ و مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تحت عناوین دعوای ورود ثالث و اعتراض ثالث مطمح نظر قرار گرفته است تا اینکه تأکیدی باشد بر اصل نسبی بودن رأی دادگاه و وسیله‌ای برای ممانعت از تماس رأی دادگاه با حقوق اشخاصی که در روند دادرسی و صدور حکم دخالت نداشته‌اند. بنابراین، در دعوای مدنی، برای ثالثی که خود را در جریان دعوا ذی‌نفع می‌بیند یا خود را از رأی دادگاه متضرر می‌داند، این حق هست که با طرح دعوی «ورود ثالث» نفع خود را با ورود به جریان دعوای اصلی پیگیری کند، یا با طرح دعوی «اعتراض ثالث» حکمی را که با منافع او در تماس است، مورد تعرض قرار دهد.

است؛ به طوری که اصل وجود حق اعتراض برای شخص ثالث در دعاوی کیفری به نوعی زیر سؤال می‌رود. البته پیرامون اعتراض شخص ثالث در دعاوی کیفری در کشورهای دیگر نیز اتفاق نظر وجود ندارد؛ در این خصوص برای نمونه، هیچ قاعده یا قانون موضوعه‌ای در ایالات متحد آمریکا وجود ندارد که اجازه مداخله ثالث در دعاوی کیفری را بدهد. دادگاه‌های ایالتی در مورد مداخله شخص ثالث در رسیدگی‌های کیفری اختلاف نظر دارند. همچنین، کشورهایی که مداخله را در این زمینه ممنوع اعلام کرده‌اند، بر فقدان منافع شخص ثالث در تعیین مجرمیت یا بی‌گناهی متهم، مسئولیت غیرضروری در رسیدگی کیفری و فقدان قاعده یا قانون شکلی استناد می‌کنند (۳).

۳. مبانی حقوقی اعتراض ثالث در امور کیفری

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد اعتراض ثالث در امور کیفری آن‌طور که در امور مدنی به رسمیت شناخته شده و در قانون به مثابه یک قاعده تعریف و ترسیم شده، مورد توجه نبوده است. این امر موافقان و مخالفانی دارد که هر یک دلایلی را برای امکان یا عدم امکان اعتراض ثالث در امور کیفری به رأی دادگاه اقامه می‌کنند. در ادامه مبانی پذیرش اعتراض ثالث در امور کیفری یا به بیان دیگر عللی که امکان اعتراض ثالث در امور کیفری را از منظر حقوقی توجیه می‌نماید، کانون بحث و بررسی خواهد بود.

۳-۱. اصل نسبی بودن اثر آراء: پذیرش اصل نسبی بودن آراء قضایی، زمینه‌ای برای قبول مداخله شخص ثالث در دادرسی و از جمله حق اعتراض شخص ثالث است. اما برخلاف دادرسی‌های مدنی، جریان این اصل در امور کیفری مورد تشکیک قرار گرفته است و این پرسش را مطرح می‌نماید که آیا رأی دادگاه کیفری، مشمول اصل نسبی بودن آراء دادگاه‌ها است یا خیر؟

پیرامون آرای کیفری آنچه که عموماً در محاکم مورد توجه بوده است و علمای حقوق نیز به آن گرایش دارند این است که اعتراض ثالث نسبت به آرای کیفری مسموع نیست از این

مانحن فیه، امکان رسیدگی به ادعای شخص ثالث در طی دادرسی کیفری از حیث بررسی جنبه‌های کیفری فعل مجرمانه و نیز اعمال مجازات بر مجرم از قلمرو موضوع خارج است. ثانیاً، منظور از «منافع» شخص ثالث که تصمیم دادگاه محل آن است، منافع مادی و مالی و قابل تقویم به پول است. لذا لطمه‌های روحی و روانی که ممکن است در روند دادرسی کیفری یا در اثر اجرای حکم دادگاه به شخص ثالث که حسب مورد ممکن است از بستگان متهم یا اشخاص دیگر باشد نیز از حیثه بحث خارج است (۴).

باید اضافه کرد که با امعان نظر به اینکه اعتراض ثالث ممکن است بر حکم دادگاه در جنبه کیفری قضیه نیز تأثیر بگذارد و در مواردی حتی حکم کیفری صادره شده را از اعتبار بیاندازد لذا پذیرش آن علاوه بر اینکه برای جلوگیری از تحمیل آثار حقوقی حکم کیفری بر ثالثی که دخالتی در روند دادرسی کیفری نداشته است (۲) حائز اهمیت خواهد بود، بلکه تأثیر آن بر سرنوشت پرونده نیز شایان توجه است.

به هر حال، همان‌طور که در بند پیشین برای تعریف اعتراض ثالث در امور کیفری از قوانین دادرسی مدنی دستمایه گرفته شد می‌توان گفت به‌طور کلی اعتراض ثالث در معنای عام، در مواردی مصداق دارد که در دعوی، حکم یا قراری صادر گردیده که به حقوق اشخاص ثالثی خلل وارد نموده، که در آن دعوا به‌عنوان اصحاب دعوا، خود یا نماینده‌شان حضور و دخالتی نداشته‌اند. تنها تفاوت در این دو مفهوم این است که اعتراض ثالث در امور مدنی در دادگاه‌های حقوقی و ضمن دعاوی حقوقی مطرح می‌شود که پیشتر به موجب قانون (مواد ۴۱۷ الی ۲۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی) این حق به‌طور کلی به رسمیت شناخته شده و سازوکار آن مشخص گردیده است، لیکن اعتراض ثالث در امور کیفری در جریان رسیدگی به پرونده‌های کیفری و صدور رأی در آن‌ها رخ می‌دهد که در این مورد اخیر، عدم شفافیت و پراکندگی در قوانین (با توجه به مواد مختلفی نظیر ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، تبصره ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۵۰ قانون بیمه اجباری)، قابل مشاهده

حکومتی ایران است، مؤید اصل نسبی بودن رأی دادگاه نیز هست. بنابراین در دعاوی مدنی، برای ثالثی که خود را در جریان دعوا ذی‌نفع می‌بیند یا خود را از رأی دادگاه متضرر می‌داند، این حق شناخته شده است که با طرح دعوی «ورود ثالث» نفع خود را با ورود به جریان دعوای اصلی پیگیری کند، یا با طرح دعوی «اعتراض ثالث» حکمی را که با منافع او در تماس است، مورد تعرض قرار دهد (۴).

درخصوص اصل نسبی بودن آراء همچنین، ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است: «رأیی که پس از رسیدگی و خواهی صادر می‌شود فقط نسبت به خواه و خوانده مؤثر است و شامل کسی که خواهی نکرده است نخواهد شد مگر اینکه رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به کسانی که مشمول حکم غیابی بوده ولی خواهی نکرده‌اند نیز تسری خواهد داشت». به علاوه ماده ۳۵۹ قانون فوق مقرر داشته است: «رأی دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مورد استفاده غیر طرفین تجدیدنظرخواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رأی صادره قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به اشخاص دیگر هم که مشمول رأی بدوی بوده و تجدیدنظرخواهی نکرده‌اند، تسری خواهد داشت». و متناظراً ماده ۴۰۴ این قانون نیز بیان نموده است که «رأی فرجامی دیوان عالی کشور نمی‌تواند مورد استفاده غیرطرفین فرجام‌خواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رأی یادشده قابل تجزیه و تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به اشخاص دیگر هم که مشمول رأی فرجام خواسته بوده و درخواست فرجام نکرده‌اند، تسری خواهد داشت».

این مواد شواهد اصل نسبی بودن رأی دادگاه هستند. این در حالی است که اعتبار امر قضاوت شده در امور کیفری در آن قسمت که احراز مجرمیت کرده و حکم به کیفر صادر می‌کند، برخلاف امور مدنی، نسبی نیست و برای همه لازم‌الاتباع است. در دادرسی‌های مدنی هدایت دعوی به دست خواهان و خوانده است و دخالت دادگاه در این فرآیند بیشتر جنبه نظارتی دارد و لذا اعتبار رأی صادرشده محدود به اصحاب دعوی خواهد

جهت که با توجه به اصل شخصی بودن جرائم و مجازات‌ها شخص ثالث از آرای کیفری متضرر نمی‌شود تا نیازی به اعتراض داشته باشد و آرای کیفری یا دال بر برائت متهم است و یا مجازات او؛ که در هر حال فقط نسبت به متهم مؤثر است و شاکی خصوصی، و نتیجتاً اشخاص ثالث از مجازات یا تبرئه متهم و احراز یا عدم احراز مجرمیت او زبانی نمی‌بینند تا نیاز به اعتراض داشته باشند. اما باید گفت همیشه چنین نیست که رأی کیفری معطوف به مسائل مجرمیت و صرف مجازات شخصی که جزو اصحاب دعوی کیفری است، باشد؛ زیرا از طرفی آرای محاکم کیفری از حیث برائت یا مجرمیت متهم نسبت به موضوعات مرتبط برای مراجع حقوقی لازم‌الاتباع است و لذا تحمیل آثار رأی کیفری به موضوعات حقوقی مرتبط اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و این آثار حقوقی تبعی ممکن است با حقوق اشخاص ثالث تماس حاصل نماید (۴). برای مثال در مورد فردی که متهم به جرایمی شده است که طبق قانون به ضبط و توقیف اموال ناشی از جرم می‌انجامد، ثبوت مجرمیت او و صدور رأی، حقوق اشخاص دیگری را که در اموال مزبور به‌عنوان منتقل‌الیه یا مالک حقیقی یا صاحب هر نوع حقوقی خود را ذی‌نفع می‌دانند، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

توضیح مبسوط در این رابطه آنکه اصل نسبی بودن آراء در زمانی مطرح می‌شود که حکم دادگاه جز نسبت به اصحاب دعوی اثر ندارد (۱۱). اصل نسبی بودن رأی دادگاه به صراحت در قوانین متذکر نشده است لیکن مقرراتی در قانون آیین دادرسی مدنی به‌منظور عملی ساختن امکان ورود ثالث در جریان رسیدگی دادگاه و اعتراض ثالث به رأی قطعی، نشانگر حاکمیت اصل نسبی بودن آراء دادگاه در امور مدنی است. ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: «دادگاه‌ها مکلفند در مورد هر دعوا به‌طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.» این ماده مزید بر اینکه وضع قاعده کلی و عام (قانون) در باب شئون زندگی افراد و اشخاص جامعه را از حیطة اختیارات دادگاه‌ها و به‌طورکلی قوه قضاییه خارج ساخته و تأکیدی بر حاکمیت اصل تفکیک قوا در نظام

امور کیفری و در نتیجه قائل نشدن به حق اعتراض برای ثالث، ناشی از اعتقاد به اعتبار مطلق امر مختوم برای حکم کیفری است.

به‌طور کلی تصمیمات دادگاه‌ها اعتبار ویژه‌ای دارند که براساس آن هیچ مرجعی نمی‌تواند حکم را معلق کند یا با صدور تصمیم مخالف، آثار آن را از بین ببرد. به محض اینکه رأی دادگاه اعلام می‌شود احترام به آن بر اصحاب دعوا واجب خواهد بود و شخصی که به مفاد حکم رضایت ندارد تنها می‌تواند از طرق مشخص قانونی، نقض تصمیم را مطالبه نماید و حق طرح دوباره همان موضوع را ندارد. این اعتبار را اعتبار قضیه محکوم بها یا به عبارت صحیح‌تر اعتبار امر قضاوت شده می‌نامند (۱۳).

اعتبار امر مختوم در امور کیفری و مدنی از یک وضعیت برخوردار نیست و شرایط یکسانی ندارد و همین تفاوت در شرایط (موضوع دعوا و طرفین و اصحاب دعوا) است که باعث می‌شود نتیجه آن در برخورد با مداخله شخص ثالث (پذیرش اعتراض ثالث) یکسان نباشد. در این میان پیرامون احکام قطعی کیفری اعتقادی مبنی بر مطلق بودن اعتبار امر مختوم وجود دارد. در واقع، حکم قطعی کیفری در بین طرفین پرونده کیفری اعتبار امر مختوم دارد و چنین حکمی یک اماره قانونی مطلق دارای خصیصه عمومی است و مربوط به نظم عمومی جامعه می‌باشد. در نتیجه برای کلیه مراجع قضایی و هر ذی‌نفعی قابل استناد است (۱۴). پس اگر حکم قطعی کیفری مستند دعوی در دادگاه مدنی قرار گیرد و این سؤال مطرح شود که آیا بر آن حکم می‌توان اعتراض کرد و مفاد حکم کیفری در دادرسی مدنی قابل مناقشه است یا آنکه دادگاه مدنی ملزم به ترتیب اثر دادن به آن است؟ گفته می‌شود که بدون شک حکم کیفری که به‌عنوان دلیل مستند دعوی مدنی می‌شود و یا خوانده برای رد و دفاع از دعوی خواهان به رأی صادره از دادگاه کیفری استناد می‌جوید چنین حکمی به هر صورت قابل اعتراض اصلی یا طاری نمی‌باشد؛ زیرا احکام و قرارهای قطعی محاکم جزایی در نزد دادگاه‌های حقوق، حاکمیت مطلق قضیه محکوم‌به را دارد و مندرجات آن‌ها (تا

بود؛ اما در دادرسی‌های کیفری به واسطه جنبه عمومی داشتن حکم صادره، اصل نسبی بودن حاکم نخواهد بود و لذا پذیرش مداخله ثالث در دعوی کیفری با تمسک به این مبنا و اصل با مشکل مواجه می‌شود. چه اینکه به دلیل عدم پذیرش اصل نسبی بودن در رسیدگی‌های کیفری، امکان مداخله ثالث به دلیل اعتبار امر قضاوت شده که برای تمامی افراد لازم‌الاتباع است، وجود نخواهد داشت. اما از طرف دیگر، مداخله ثالث در دادرسی در ارتباط با جنبه عمومی جرم انجام‌یافته نیست بلکه راجع به جنبه خصوصی جرم و ضرر و زیان مالی ناشی از جرم است که ممکن است با حقوق شخص ثالث در تعارض باشد. این قسمت از حکم دادگاه برعکس جنبه عمومی آن دارای نسبیت بوده و همانند دعوی مدنی می‌تواند موجب پذیرش مداخله ثالث در دادرسی گردد (۳). اگر حکم کیفری قطعی را یک اماره قانونی بدانیم، بدان معنی نیست که آثار مالی چنین حکمی نسبت به ثالث نیز معتبر و لازم‌الاجرا باشد. اگر قائل به وجود چنین اماره‌ای شویم این اماره ناظر به آن قسمت از رأی که دربرگیرنده تعریف دادگاه از فعل مجرمانه و کیفری آن است، می‌باشد و آن قسمت از رأی دادگاه که در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم و جنبه خصوصی قضیه است، مشمول اصل نسبیت آراء دادگاه‌ها قرار می‌گیرد (۱۲).

پس باید اذعان داشت که عدم تسری اصل نسبی بودن به آراء کیفری، پیرامون جنبه عمومی جرم و رسیدگی به آن است که از طرفی اگرچه اصل نسبی بودن را به آن معنا که در دادرسی مدنی وجود دارد جاری و ساری نمی‌سازد لیکن با بهره گرفتن از اصل قانونی بودن مجازات‌ها، حائلی برای دفاع از حقوق اشخاص ثالث ایجاد می‌کند، آنچه که در تبعات خصوصی جرم و رسیدگی‌های کیفری تأمین نمی‌شود و لذا باید در رابطه با جنبه خصوصی و ضرر و زیان‌های مادی مرتبط با رسیدگی‌های کیفری با تمسک به اصل نسبی بودن آراء، برای شخص ثالثی که رأی دادگاه علاوه بر اصحاب دعوا، حقوق او را متأثر ساخته است، حق اعتراض را محفوظ دانست.

۲-۲. عدم تعارض با اعتبار امر مختوم کیفری: به نظر می‌رسد ریشه اعتقاد به عدم مداخلت نسبی بودن آراء در

حدودی که مفاد حکم ناظر بر آن است) معتبر است و دادگاه مدنی صلاحیت تشکیک در مفاد حکم کیفری و رسیدگی به صحت و سقم آن را نخواهد داشت. دادگاه عالی انتظامی قضات در رأی شماره ۳۶۷۴ خود که به سال ۱۳۲۳ صادر گردیده در توجیه این معنی چنین اظهار نظر کرده است: «حکم جزایی در دادگاه مدنی نافذ و معتبر است و قانوناً به محاکم حقوقی اجازه داده نشده است که مرتجلاً یا به سبب اعتراض مدعی علیه حکم جزایی را مورد مناقشه و خدشه قرار دهد.» (۱۵)

اما آیا حکم دادگاه کیفری در خصوص جنبه‌های مالی و ضرر و زیان (که مرتبط با جنبه عمومی احکام نیستند) به‌ویژه در خود مراجع کیفری می‌تواند قابل اعتراض ثالث باشد یا کماکان به استناد اعتبار امر مختوم کیفری نمی‌توان قائل به چنین امکانی گردید؟

توضیح اینکه در دادرسی‌های کیفری در صورتی که یک عمل دارای وصف‌های گوناگون باشد تعیین وصف متناسب در اختیار دادگاه خواهد بود؛ در حالی که در دادرسی مدنی، عنوان دعوا را مدعی انتخاب می‌کند و دادگاه نیز از همان عنوان پیروی می‌کند و در نتیجه حکمی که صادر می‌شود، نسبی بوده و هیچ مانعی ندارد که با عنوان و جهت دیگری همان حق دوباره مطرح شود. حال آنکه در دعوای کیفری چنین چیزی ممکن نبوده و با تغییر وصف، امکان طرح دوباره دعوا وجود ندارد و در نهایت این ایراد مطرح می‌شود که در دعوای کیفری به دلیل اعتبار امر مختوم که ناشی از وحدت موضوع است امکان مداخله ثالث وجود ندارد؛ اما توجه به این نکته ضروری است که موضوع دعوای دوم یعنی اعتراض ثالث در دادرسی کیفری با دعوای اولیه که به نتیجه رسیده است، متفاوت می‌باشد. این دعوا مربوط به قسمت مالی بوده و به دلیل اینکه دادخواست جبران ضرر و زیان وجود نداشته و دادگاه مکلف به رسیدگی بوده، از قواعد آیین دادرسی مدنی پیروی نشده است تا اعتراض ثالث هم مطابق این روش حل شود پس به دلیل تفاوت موضوع در دو دعوا، مشمول اعتبار امر مختوم نشده و دعوای مداخله ثالث قابل قبول خواهد بود. همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، سبب دعوی در دادرسی‌های

حقوقی (مدنی)، جبران خسارت مالی یا الزام به انجام تعهدی به نفع خواهان است اما در رسیدگی‌های کیفری، سبب دعوی اعمال مجازات نسبت به کسی است که ادعا شده به نظم عمومی جامعه لطمه زده است (۱۶). در دعوای کیفری زمانی اعتبار امر مختوم محقق خواهد شد که سبب طرح دو دعوا یکسان باشد یعنی هر دو دعوا در راستای اعمال مجازات باشند؛ اما در وضعیتی که دادگاه کیفری هم‌زمان با بررسی جرم ارتکاب‌یافته در خصوص جنبه مالی دعوای مطروحه نیز حکم صادر می‌کند، در صورت اعتراض شخص ثالث به حکم دادگاه می‌توان گفت که اعتبار امر مختوم در این زمینه محقق نشده است. همان‌طور که گفته شد، دعوای مدنی و کیفری متفاوت از هم بوده و سبب طرح دو دعوای ذکر شده یکسان نیست. همین تفاوت می‌تواند مبنا و دلیلی برای پذیرش اعتراض ثالث در امور کیفری باشد؛ چرا که شخصی که به‌عنوان ثالث قصد مداخله در دعوای کیفری را دارد نسبت به جنبه مالی حکم صادر شده معترض است نه جنبه جزایی آن؛ و لذا سبب طرح دو دعوا یکسان نیست تا آن را مشمول قاعده اعتبار امر مختوم کیفری تلقی نماییم (۳).

۳-۳. لزوم حفظ حقوق اشخاص ثالث: در آیین دادرسی مدنی صراحتاً حق مداخله اشخاص ثالث در دادرسی بر مبنای نسبت آراء و اهمیت احترام به حقوق اشخاص ثالث و عدم تعرض به آنها، مورد پیش‌بینی قرار گرفته است حال آنکه در آیین دادرسی کیفری این امر مغفول بوده و در معدود قوانین موجود نیز عدم شمولیت و ابهام مشاهده می‌شود که این خود منجر به صدور آراء متفاوت و رویکردهای مختلف در برابر درخواست اعتراض ثالث در مراجع کیفری شده است که علاوه بر ایجاد محرومیت در حق اعتراض و نتیجتاً امکان ورود ضرر مادی به اشخاص، از منظر عدم تساوی افراد در برابر قانون نیز زمینه تضرر و تضییع حقوق اشخاص ثالث را فراهم می‌آورد.

بسیاری از دادگاه‌ها در زمان جریان دادرسی کیفری یا پس از پایان آن با توجه به فقدان نص صریح در قانون آیین دادرسی کیفری که مجوز دخالت ثالث در امر کیفری می‌باشد و نیز بنا به قاعده «لزوم تبعیت دادگاه حقوقی از نتیجه دادرسی

کیفری» از استماع شکایت و دعوی ثالث اعم از ورود ثالث و اعتراض ثالث خودداری می‌کنند و این رویه در مواردی نتایج ناعادلانه‌ای را به دنبال خواهد داشت (۲).

در برخی آراء قضایی نیز اهمیت احترام به حقوق اشخاص ثالث در راستای موازین حقوقی و قضایی، مطمح نظر قرار گرفته است و چنین مقرر گردیده که «طبق اصول کلی حقوقی و مفاد قانونی آیین دادرسی مدنی صدور حکم و مآلاً اجرای آن علیه اشخاصی که در دادرسی شرکت نداشته‌اند خلاف موازین حقوقی و قضایی است، فلذا اجرای دادنامه معترض‌عنه و رد اموال مورد تنازع به آقای م. ه. با شرایط حاضر (بدون رسیدگی به دفاعیات و دلایل معترض ثالث) دارای منشاء اثر قانونی نمی‌باشد؛ خصوصاً آنکه معترض ثالث برخلاف مقررات ماده یک قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر ...» و همچنین است انتقال گیرنده‌ای که «...» در پرونده کیفری متشکله احضار نگردیده و به دلایل وی توجهی نشده است (۱۷).

بنابراین، فارغ از بحث‌های فنی آیین دادرسی و استناد به قواعد و قوانین مختلف، می‌توان مهمترین مبانی حقوقی امکان‌سنجی طرح اعتراض ثالث را در امور کیفری که پهلو به مبانی اخلاقی و پاسداشت عدالت می‌زند، لزوم حفظ حقوق اشخاص ثالث دانست.

از مقتضیات یک نظام دادرسی عادلانه، حفظ حقوق اشخاص و عدم تعرض به کسانی است که در دادرسی چه اصالتاً و چه از طریق نماینده خود شرکت نداشته‌اند. حتی در فرضی که با نادیده انگاشتن حق اعتراض شخص ثالث برای او امکان طرح دعوی مجدد را تجویز نموده باشیم، نظر به هزینه‌های دادرسی و اطلاع احقاق حق و یا تزییع آن، می‌توان دریافت که نادیده گرفتن حق اعتراض ثالث در امور کیفری چگونه در مواردی زمینه تعدی به حقوق وی را فراهم می‌آورد.

۴. مبانی اخلاقی اعتراض ثالث در امور کیفری

آنچه در بحث مبانی حقوقی اعتراض ثالث در امور کیفری گفته شد به‌ویژه استناد به حفظ حقوق اشخاص ثالث خاصه از

مجرای تأمین عدالت، پیوندی وثیق با مبانی اخلاقی دادرسی برقرار می‌نماید. با وجود این براساس اصولی که در چارچوب اخلاق زیستی مطرح می‌شود و مشتمل است بر اصول چهارگانه عدالت، خودمختاری، فایده‌رسانی و منع زیان‌رسانی (۱۸)، نیز می‌توان این موضوع را تحلیل و بررسی نمود. در ادامه ابتدای حق اعتراض ثالث در دعوی کیفری بر اصول سودرسانی، منع زیان‌رسانی و عدالت ارزیابی می‌شود.

۴-۱. اصل سودرسانی و اصل منع زیان‌رسانی

یکی از اصول بنیادین اخلاق زیستی، اصل سودرسانی (Beneficence) است که بر الزام به ارتکاب اعمالی که به نفع دیگران باشد و موجب افزایش رفاه و کاهش رنج می‌شود، تأکید دارد. در چارچوب اعتراض ثالث در امور کیفری، این اصل بر لزوم حمایت از منافع ذی‌نفعان خارج از پرونده و تأمین احساس عدالت اجتماعی و قضایی تأکید دارد. از طرفی همان‌طور که گفته شد فقدان شناسایی حق اعتراض ثالث در امور کیفری ولو اینکه ملازم با شناخت حق طرح دعوی مجدد از سوی زیان‌دیده باشد به واسطه اطلاع رسیدگی و تحمیل هزینه‌های اضافی دادرسی با اصل نفع‌رسانی در تنافی خواهد بود.

اما مهمترین اصل اخلاقی قابل استناد در رابطه با امکان‌سنجی اعتراض ثالث در امور کیفری، اصل منع زیان‌رسانی (Non-Maleficence) است. در پرونده‌های کیفری، ممکن است رأی صادره بدون در نظر گرفتن آثار آن بر ذی‌نفعان خارج از دعوا، منجر به تضرر مالی یا اعتباری دیگری شود. اعتراض ثالث ابزاری است برای جلوگیری از تداوم این زیان‌ها و اصلاح نتایجی که بدون توجه به منافع افراد غیرطرف پرونده صادر شده‌اند.

تبلور این اصل را در فقه اسلامی می‌توان اصل «لاضرر» دانست که دایره شمول و کاربرد وسیعی در فقه و همچنین در حقوق و استدلال‌های قضایی یافته است و از جمله کاربردهای مهم آن نفی احکام ضرری و نهی از هرگونه اضرار به غیر دانسته می‌شود (۱۹). در بحث حاضر با استناد به قاعده فوق

به‌طور کلی عدالت مفهومی پیچیده و چندوجهی است و از منظر علوم زیستی، دینی، روانشناسی، جامعه‌شناختی، سیاسی، حقوقی و ... تعاریف مختلفی از آن می‌شود؛ اما شاید بتوان همه تعابیر را به‌نوعی بازگشت به عبارت معروف قرار دادن هر چیز در جای مناسب خود دانست (۲۰) چه اینکه در این صورت است که حق افراد ضایع نخواهد شد و توازن و تعادل برپا می‌شود (۲۱).

از منظر اخلاقی، نظام قضایی باید بر انصاف و توازن در برخورد با طرفین و ذی‌نفعان پرونده استوار باشد. اعتراض ثالث به‌عنوان یک ابزار قانونی، به افراد و نهادهایی که ممکن است در فرآیند دادرسی نادیده گرفته شده باشند، امکان برقراری توازن و اصلاح رویه‌های ناعادلانه را می‌دهد.

ابزار قانونی اعتراض ثالث امکان اصلاح اشتباهات و جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص غیرطرف در پرونده را فراهم می‌کند. در نهایت، فراهم‌سازی امکان اعتراض ثالث در نظام‌های حقوقی به تحقق عدالت کیفری و استقرار عدالت اجتماعی مساعدت می‌کند و باعث افزایش اعتماد عمومی به نظام قضایی و تضمین حقوق افراد و گروه‌های در معرض آسیب می‌شود.

در نظریه نماینده دادستان کل کشور درخصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۷۲/۱۴۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، آمده است: «... اصل بر این است که چنانچه در نتیجه رأی دادگاه، خللی به حقوق شخص ثالث که در جریان دادرسی آن دخالتی نداشته وارد شود، حق اعتراض به آن رأی را خواهد داشت. این قاعده نیز یکی از اصول اولیه و اساسی هر دادرسی است که در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ به آن تصریح شده و عموم و اطلاق این اصل شامل کلیه آراء دادگاه‌ها اعم از مدنی و کیفری است و ... همچنین مقررات دیگر از جمله تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ که به حق اعتراض متضرر، از قرار بازپرس یا دادستان و قرار یا حکم دادگاه تصریح نموده و نیز رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۲/۱/۱۶ که به موجب آن رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵ - ۱۳۷۱/۲/۲۹ تصحیح گردیده و همچنین ماده ۵۰

می‌توان عدم شناسایی حق اعتراض ثالث را مساوی با تحقق یک حکم ضرری تلقی نمود فلذا دفع آن واجب می‌آید.

در یکی از آراء صادره (دادنامه شماره ۰۷۷۶/۰۲۲۲۷۰۲۲۲۷۰۹۹۷۰۹۴۰ مورخ ۱۳۹۴/۹/۲۹) پس از استناد به مواد قانونی مربوطه با استدلال به ضرری که از عدم پذیرش اعتراض ثالث ایجاد می‌شود، چنین مقرر گردیده است: «این دادگاه به استناد مادتين ۴۱۸-۴۱۷ از قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض آنان را به‌عنوان شخص ثالث در امر کیفری نیز می‌پذیرد چرا که حسب مادتين اگر درخصوص دعوایی رأیی صادر شود که بر حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا اشخاص یا نمایندگان آنان در دادرسی که منتهی به رأی شده است به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد می‌تواند نسبت به رأی اعتراض نمایند و فعلاً مؤسسه مالی و اعتباری ع. به‌عنوان شخص ثالث در مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از دادنامه ... این دادگاه در پرونده کلاسه ... که متضمن رفع ممانعت از حق عبور صادر شده است اعتراض دارد؛ زیرا رفع ممانعت مستلزم تخریب ملک مؤسسه است و این ضرری فاحش متوجه شخص ثالث می‌نماید و این دادگاه در این مرحله مجموع دعوی شرکت اعتباری ع. به مدیریت آقای الف. ج. با وکالت آقای س. م. به طرفیت ... به خواسته اعتراض ثالث راجع به قسمت رفع ممانعت وارد می‌داند ...»

۴-۲. اصل عدالت

اصل عدالت (Justice) یکی از اصول چهارگانه اخلاق زیستی است که به‌ویژه در حوزه‌های پزشکی، حقوق سلامت، و سیاست‌گذاری عمومی کاربرد فراوانی دارد. این اصل بر توزیع منصفانه منابع، فرصت‌ها و خدمات تأکید دارد و بر طبق آن افراد و گروه‌ها باید بدون تبعیض و براساس نیازها، حقوق و شایستگی‌هایشان از مراقبت‌ها و مزایای موجود بهره‌مند شوند. اما مشابه سایر اصول اخلاق زیستی و چه‌بسا پیش از آن‌ها شاهد نفوذ این اصل در حوزه‌های اجتماعی و حقوقی هستیم. به رغم اینکه حقوق همواره متکی به عدالت بوده است اما تأکید می‌کند که بر اصل عدالت در این زمینه می‌شود، چهره اخلاقی عدالت است.

مشاهده می‌شود که مزید بر استنادات به مبانی قانونی، توجه به بدیهی و اساسی بودن حق اعتراض ثالث و منطبق بودن بر عقل و منطق حقوقی و شناسایی آن به‌عنوان یکی از اصول اساسی و بنیادین در دادرسی عادلانه وجه استدلال این نظر قرار گرفته است.

بحث

اعتراض شخص ثالث در امور کیفری در مقام تعریف اعتراض به رأی صادره از دادگاه کیفری از سوی شخصی است که در دادرسی کیفری به عنوان اصحاب دعوی حضور نداشته لیکن رأی دادگاه به حقوق او خلل وارد نموده است. اعتراض ثالث کیفری از حیث امکان‌پذیری و قلمرو آن، مسأله‌ای اختلافی در میان دکتین و رویه قضایی به حساب می‌آید که همواره محل مناقشه بوده و آراء متناقضی پیرامون آن صادر شده است. با این حال با تمسک به ادله و مبانی حقوقی به‌ویژه اصل نسبی بودن اثر آراء، لزوم حفظ حقوق اشخاص ثالث و عدم تعارض اعتراض ثالث با اعتبار امر مختوم کیفری؛ در کنار تأکید بر اصول اخلاقی سودرسانی، منع زیان‌رسانی و عدالت و به‌طور کلی در راستای پاسداشت اصول دادرسی عادلانه می‌توان به ضرورت و امکان‌پذیری اعتراض ثالث کیفری اذعان نمود.

در نظام حقوقی داخلی برخلاف اعتراض ثالث در امور مدنی که به‌طور کلی و قاعده‌مند در قانون آیین دادرسی مدنی مورد پذیرش قرار گرفته است، اعتراض ثالث کیفری به صورت جسته و گریخته در قوانین و مقررات مطرح نظر بوده است و فقدان قاعده کلی در این زمینه در کنار ابهام ناشی از مواد قانونی راجع به آن بعضاً تهافت و تناقض آراء صادره از محاکم را در پی داشته است. مهمترین مواد راجع به اعتراض ثالث در قوانین کیفری را ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی (به همراه تبصره یک) و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری (به همراه تبصره دو) تشکیل می‌دهند که دادگاه‌ها تفاسیر و برداشت‌های مختلفی از این مواد داشته‌اند و چالش‌هایی پیرامون اجرای آن‌ها ایجاد شده است. در این میان، به دنبال اختلاف نظر میان دو شعبه ۲۰ و ۲۳ تجدید نظر استان تهران با این شرح

قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ بر حق اعتراض شخص ثالث که رأی کیفری به حقوق وی خلل وارد نموده دلالت دارد و این امر بیانگر این است که حق اعتراض ثالث امری استثنایی نبوده بلکه این مقررات، مصداقی از قاعده عام و کلی حق اعتراض شخص ثالث است که در اثر رأی دادگاه به حقوق وی خلل وارد شده و حقوق وی مورد تعرض قرار گرفته است و همچنین تکیه بر نتایج رأی کیفری و تحمیل آثار ناخواسته آن بر تمام اشخاص و حذف فرصت دفاع از آن‌ها به بهانه مخدوش نشدن رأی کیفری، برخلاف عقل و منطق حقوقی به نظر می‌رسد. چون رأی کیفری بازتاب رابطه‌ای است که در حدود آثار و لوازم قابل پیش‌بینی تحقق یافته، لذا از محدوده آن فراتر نمی‌رود و نسبت دادن اعتبار مطلق برای آن به نحوی که اشخاص دیگر نتوانند لوازم مدنی آن را در رابطه با حقوق خود تغییر دهند بدین‌معناست که در دعوی کیفری وضعیت تمام اشخاص، روابط و مالکیت‌ها مورد بررسی قرار گرفته است امری که با واقعیت حقوقی مغایر است و همواره این امکان وجود دارد که مبنای مدنی آن با دخالت دیگران تغییر یابد. بنابراین چنانچه در نتیجه رأی کیفری خللی به حقوق شخص ثالث وارد شود با توجه به مبانی فوق، اعتراض به چنین رأیی امری بدیهی و منطقی است...»
«...همواره ممکن است رأی دادگاه به حقوق اشخاص دیگر که حقی نسبت به عین مال موضوع رأی دارند تعرض شده و به حقوق آنان خلل وارد گردد و از این حیث تفاوتی بین رأی دادگاه در امور مدنی و امور کیفری وجود نداشته و با توجه به مراتب فوق حق اعتراض شخص ثالث به چنین رأیی حتی اگر از دادگاه کیفری صادر شده باشد، یکی از اصول اساسی و بنیادین در دادرسی عادلانه است. در نتیجه با توجه به مراتب فوق، رأی شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر تهران در آن قسمت که به قابل استماع بودن دعوی اعتراض شخص ثالث به حکم کیفری نسبت به رد مال اظهارنظر نموده‌اند مطابق موازین شرعی و مقررات قانونی بوده و مورد تأیید است.»

اعتراض ثالث در امور کیفری به‌عنوان یک ابزار حقوقی جهت حفاظت از حقوق اشخاص ثالث و تأمین اصل نسبی بودن آراء قضایی، جایگاه ویژه‌ای در نظام حقوقی دارد. از منظر اخلاقی، این حق براساس اصول سودرسانی و منع زیان‌رسانی و استقرار عدالت اجتماعی، و به‌ویژه جلوگیری از زیان غیرموجه پشتیبانی می‌شود.

نتیجه‌گیری

با تکیه بر مبانی حقوقی مشتمل بر اصل نسبی بودن اثر آراء، عدم تعارض با اعتبار امر مختوم کیفری و لزوم حفظ حقوق اشخاص ثالث در دادرسی، و مبانی اخلاقی شامل اصل سودرسانی، منع زیان‌رسانی و اصل عدالت و عدم تبعیض در فرآیند دادرسی، می‌توان گفت که اعتراض ثالث در امور کیفری تفاوتی با اعتراض ثالث در امور مدنی نداشته و بایسته است که به‌عنوان یک قاعده عمومی پذیرفته شود. این در حالی است که درخصوص اعتراض ثالث در امور کیفری که طیف قابل توجهی از آراء (اعم از احکام و قرارها) و همچنین مراحل مختلف رسیدگی از مراحل مقدماتی تا اجرای حکم را دربر می‌گیرد، قوانین و آراء پراکنده و بعضاً مبهم و غیر منسجم منجر به برداشتهای مختلف و در نتیجه رویه‌های ناهمگون و در معرض تضییع قرار گرفتن حقوق اشخاص ثالث شده است. بر این مبنا اختصاص عنوانی با نام اعتراض ثالث در قانون آیین دادرسی کیفری و تبیین قواعد حاکم بر آن در آن مقام و ایجاد شفافیت در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. همچنین تا پیش از اصلاحات تقنینی و با عنایت به رویکرد قضات عالی‌رتبه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در اخذ وحدت ملاک از مقررات آیین دادرسی مدنی، رویه قضایی می‌بایستی در مورد پذیرش و رسیدگی به اعتراض ثالث در مواردی که نص صریحی در قوانین کیفری وجود ندارد، برای حفظ و پاسداری از حقوق اشخاص ثالث و ایجاد امنیت قضایی و تحقق دادرسی عادلانه که از مهمترین و والاترین اهداف نظام قضایی است، به‌عمومات قانون آیین دادرسی مدنی توجه نماید.

و وصف که شعبه ۲۰ دادگاه تجدید نظر مواد ۴۱۷ و بعد از آن در قانون آیین دادرسی مدنی را صرفاً ناظر به احکام حقوقی (مدنی) دانسته، نه احکام کیفری و تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی را نیز در مورد اعتراض متضرر از تصمیمات بازپرس دادستان و دادگاه از جهت تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف‌شده می‌داند، اعتراض اشخاص ثالث نسبت به آراء کیفری دادگاه‌ها را قابل استماع ندانسته است؛ لیکن شعبه ۲۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران با استناد به عموماً در قانون آیین دادرسی مدنی و اعتقاد به تسری حکم مندرج در ماده ۴۱۸ این قانون نسبت به دادگاه‌های عمومی اعم از کیفری و مدنی و تمسک به ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره یک آن اعتراض شخص ثالث را نسبت به قسمتی از رأی دادگاه که راجع به رد مال است، قابل استماع می‌داند و در ادامه رأی وحدت رویه نیز با برداشتی که از تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری دارد و همچنین تمسک به مقررات آیین دادرسی مدنی برای اثبات حق اعتراض ثالث، اساساً اعتراض ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در مواد مزبور را قابل استماع و رسیدگی می‌داند.

این رأی اگرچه قاعده‌ای کلی راجع به امکان اعتراض ثالث در احکام و قرارهای صادره را وضع نکرده و اساساً ناظر به قلمرو مواد مربوطه در قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری است، و چه‌بسا پیرامون مفاد آن اختلاف‌نظرهایی نیز به چشم می‌خورد لیکن به واسطه تفسیر موافقی که از این مواد برای امکان‌پذیری اعتراض شخص ثالث داشته و همچنین استناد به ملاک مقررات آیین دادرسی مدنی و تصریح مواد آیین دادرسی مدنی مانند ۴۱۸-۴۱۷ و ۴۲۰ و ۴۲۵ راهگشا به نظر می‌رسد و ضمن رفع برخی اختلافات موجود و برداشتن قدمی برای ایجاد اتحاد و انسجام قضایی در مسیر دادرسی عادلانه و حفظ حقوق اشخاص ثالث و جلوگیری از ورود ضرر به آن‌ها، زمینه را برای توسعه پذیرش اعتراض ثالث در امور کیفری فراهم آورده است.

مشارکت نویسندگان

سید فرزام محمدی جزه‌ئی تمامی مراحل پژوهش را به انجام رسانده و ضمن تأیید نسخه نهایی، مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته است.

تضاد منافع

نویسنده هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را درباره پژوهش، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده است.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تأمین مالی

نویسنده اظهار می‌نماید که هیچ‌گونه حمایت مالی برای پژوهش، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده است.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش پیش‌رو، جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

References

1. Shah Mohammadi P. Criminal Appeal by third-party (Appeal by third party to the financial aspects of criminal verdicts). 1st ed. Tehran: Arasto Publications; 2019. [Persian]
2. Piravandi A. The position of Appeal by third-party in criminal law and its effect on criminal court rulings [Master's thesis]. Faculty of Literature and Humanities, University of Gilan; 2017. [Persian]
3. Saber M, Khaligh Azar S. Third-Party Intervention in Criminal Proceedings: Manifestations and Barriers. *Journal of Criminal Law Studies and Criminology*. 2017; 4(2): 227-248. [Persian]
4. Pour Azar A. The possibility of third-party intervention in criminal cases. *Payam Amoozesh, Neshre Ghaza*. 2010; 47. [Persian]
5. Zebhi H, Mazloom Rahni A. Appeal by third-party to the confiscation and seizure of property in the judicial practice of the Attorney General's Office. Tehran: Majd Publications; 2020. [Persian]
6. Mirhosseini M. Third-party objection in criminal provisional seizure orders. *Judicial Legal Perspectives*. 2009; (46-47):165-88. [Persian]
7. Dehkhoda AA. *Dehkhoda Persian Dictionary*. Under the supervision of Dr. Mohammad Moein and Dr. Seyyed Jafar Shahidi. Tehran: Institute of Publishing and Printing, University of Tehran, Faculty of Literature and Humanities; 1946. [Persian]
8. Jafari Langroudi MJ. *Terminology of Law*. 13th ed. Tehran: Ganje Danesh Library; 2003. p. 61-63. [Persian]
9. Moein M. *Persian Dictionary*. Vol. 3. 9th ed. Tehran: Amir Kabir Publishing; 1996. [Persian]
10. Matin Daftari A. *Civil and Commercial Procedure*. Vol. 2. 4th ed. Tehran: Majd Publishing; 2012. p. 148. [Persian]
11. Salehi Zehabi J. The Principle of Relativity of Legal Judgment. *Judiciary Law Journal*. 2010; (71): 41. [Persian]
12. Mohajeri, A. *Comprehensive Civil Procedure*. Vol. 4. Tehran: Fekr Sazan Publishing; 2013. p. 74-75. [Persian]
13. Katouzian, N. *The Authority of Res Judicata in Civil Cases*. 4th ed. Tehran: Mizan Publishing; 2007. p. 16. [Persian]
14. Akhundi M. *Criminal Procedure Code*. Vol. 1. Tehran: Organization for Printing and Publishing, Ministry of Culture and Islamic Guidance; 2005. p. 26. [Persian]
15. Jalilvand Y. Appeal by third-party in the mirror of doctrine and judicial practice in Iran and France. *Journal of the Bar Association*. 2006; (194-195): 15-55. [Persian]
16. Khaleghi A. The content and position of the prohibition of retrial rule in international and Iranian criminal law. In: *Criminal Sciences (Collected Articles)*. 1st ed. Tehran: SAMT Publications; 2004. p. 141-142. [Persian]
17. Judgment No. 1057, issued on January 13, 2014, by Branch 1022 of the Tehran Criminal Court of First Instance. [Persian]
18. Jabbaran MM. Convergence of bioethics principles in the field of research with Islamic approach. *Quarterly Journal of Ethics*. 2018; 11(41): 89-106. [Persian]
19. Makarim Shirazi N. *Jurisprudence*. Part One. Qom: School of Imam Ali Ibn Abi Talib (peace be upon him); 2006. [Arabic]
20. Atrak, H. Meanings of Justice in Islamic Ethics, *Journal of Criticism and Opinion*. 2013; 18(69): 102-126. [Persian]
21. Hosseini Nasab, A., Almasi, N. A., Amini, M., & Nategh Nouri, S. The Basis of Liability for False Commercials Advertising from the Perspective of Jurisprudence, Ethics and Legal Systems of Iran and the U.S. *Akhlaq-I zīstī i.e., Bioethics Journal*, 2022: 12(37), 1-17.